تبیین و تحلیل مؤلفه‌های هویت انسانی در مرصادالعباد

محمد خدادادی[1]
دکتر مریم صادقی گیوی[2]

چکیده

نجم‌الدین رازی[1] (654- 573 هـ) نویسندۀ مرصاد العباد، نکات و اصطلاحات مهم عرفانی را با دیدگاهی نوین نسبت به پیشینیان خود، تشریح کرده است؛ او در این اثر به آفرینش و خلقت انسان توجهی ویژه دارد، و مولفه هایی مانند: خودشناسی، معرفت، روح، شریعت، سجده، عشق، بار امانت، جنسیت، دین، نام و شهوت را به عنوان عناصر تشکیل دهنده هویت انسان طرح می کند. این پژوهش در نظر دارد با روش تحلیل محتوای کیفی، مولفه‌های فوق را در مرصادالعباد با در نظر گرفتن چهار مرحلۀ: 1- انفعال 2- تثبیت 3- معرفت و کلام 4- عصیان و عمل، بررسی نماید.

واژگان کلیدی: هویت انسان، نجم رازی، مرصادالعباد، انفعال، تثبیت، معرفت، عصیان

1- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز
Khodadadi.m63@gmail.com
2- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

تاریخ دریافت 92/11/4 تاریخ پذیرش 93/6/28

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

مقدمه

هویت[2] مجموعهٔ مولفه ها و وجوه تمایزی است که انسان را از سایر موجودات مشخص می‌کند. هویت هر انسانی در واقع همان اصل آدمیت اوست که منجر به « خود» یا « منِ حقیقی» و در اصطلاح « هویت» می‌شود؛ که مولوی هم بدان اشاره دارد:

جان جمله علمها این است این — که بدانی من کیم در یوم دین
آن اصول دین بدانستی تو لیک — بنگر اندر اصل خود گر هست نیک
از اصولینت اصولِ خویش بِه — که بدانی اصلِ خود ای مرد مه

(مثنوی، دفتر سوم: 2656- 2654)

در این ابیات، مولوی هویت را اصالت انسان در بعد دینی آن مطرح می کند. آثار عرفانی دیگر بحث هویت را از دیدگاه رابطهٔ انسان با خدا بررسی و تبیین کرده اند به بیانی دیگر، انسان در اندیشهٔ عرفانی، موجودی است که فقط به توسع رابطهٔ با خدا می اندیشد و هویت خویش را از این رهگذر، کسب می کند. در این دیدگاه انسان توسط خداوند از خاک آفریده، سپس روح خداوند در او دمیده می شود و به صفت خلیفه اللهی موصوف و ممتاز می گردد تا دنیای انسانی شکل بگیرد؛ این مرحله با آموختن اسماء کامل می شود. اما هنوز انسان با دیگر ارکان هستی رابطه ای ندارد، این رابطه به امر خداوند با سجده آغاز می شود که فرشتگان، لبیک می گویند و علت سجده هم همان اضافت به روح خداوندی است وگرنه فرشتگان به هیچ کس جز خداوند قرار نبود سجده کنند.

در مرحلهٔ دوم بخشی از هویت فرشتگان نیز با سجده، اما سجده بر انسان کامل می‌شود. این سجده صحه گذاشتن بر ارزش و هویت انسان است. چون خداوند از ذات و صفات خویش بر خلیفهٔ الهی متجلی شده است. اما مراحل دیگری نیز باید انجام گیرد تا هویت انسان کامل شود.

مرحلهٔ سوم هویت انسان آغاز می شود. در این مرحله آدم به میدان عمل وارد می شود؛ در اینجا او باید ثابت کند که اسماء را آموخته و شایستگی خلعت روح را داشته است. بنابراین؛ در خطاب خداوند که از وی می پرسد اَلَستُ بِرَبِّکُم، بی درنگ با « بَلی شَهِدنا»، پاسخ مثبت می دهد؛ این تایید مبتنی بر همان قرارداد پنهانی بین خدا و بنده است که در

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

لحظۀ تکوین، بسته شده بود و پس از این مرحله است که شراره های پنهانی وجود آدمی، سر باز می‌کند؛ پس در واقع باید گفت: در مرحلۀ سوم انسان در می یابد که تکوین هویت او تازه به مرحلۀ اصلی خود وارد شده است. در این مرحله انسان با خداوند سخن می گوید و نشان می‌دهد که او را شناخته است و خداوند را به عنوان خالق مسوی « فَخَلَقَ فَسَوّی» و متکلم و معلم می‌پذیرد. اما پس از این چه رخ می دهد؟ در اینجا لازم است مرحلۀ چهارم آغاز شود که مرحلۀ عصیان است. بنابراین؛ چهار مرحله در تکوین و تثبیت هویت انسانی وجود دارد: 1- مرحلۀ انفعال 2- مرحلۀ تثبیت 3- مرحلۀ معرفت و کلام 4- مرحلۀ عصیان و عمل. انسان در همین مرحله عصیان می‌ورزد و از بهشت اخراج می شود، زیرا دیگر رابطۀ انسان با خدا نمی تواند به صورت قبل ادامه یابد، لذا آدم خود را از جرگۀ سبوحیان قدوسی، خارج می کند.

بیان مسئله

این پژوهش در پاسخ به این سوال تدوین شده که از دیدگاه نجم الدین رازی در مرصادالعباد، هویت انسانی چگونه تبیین شده و مولفه های آن کدام است؟

پیشینه پژوهش

انصاری در «مبانی عرفان و تصوف» و خطیبی در «فن نثر» فقط از نظر نکات سبکی مرصاد العباد را مورد بررسی قرار داده اند؛ همچنین محمد علی رستمیان در مقالۀ «حقیقت انسان از دیدگاه نجم رازی و راداکریشنان» به کرامت انسان توجه کرده است؛ همچنین چند مورد پایان‌نامه که به کرامت انسان و حقیقت انسان با رویکردی متفاوت پرداخته‌اند، امّا رجحان این مقاله به خاطر تبیین و تحلیل مراحل چهارگانۀ هویت انسانی می باشد. البته مقالات و کتابهای متعدد دیگری نیز مورد مطالعه قرار گرفته که به نوعی به هویت ملّی انسان مربوط می‌شود، امّا رویکرد آنها بیشتر بررسی و تحلیل ابعاد روانشناسی، اجتماعی و سیاسی هویت است، مثل: «مؤلفه‌های هویت ملی در ایران» به اهتمام «گروه تحقیقات سیاسی اسلام» یا «هویت فرهنگی در عصر مشروطه» اثر اکبر اشرفی، یا «مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت» از حاتم قادری یا «ابعاد هویت ملی ایرانیان» تالیف علی قنبری.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

تبیین و تعریف هویت[3]

واژۀ Identity به معنای هویت ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی است: معنای اول آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است و معنای دوم آن به مفهوم تمایز است که به مرور زمان، منجر به سازگاری و تداوم ارتباطی با دیگران می شود. بنابراین؛ مفهوم هویت... از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت، به عبارت دیگر هویت مرکب از جنس (وجه اشتراک) و فصل (وجه افتراق) است. (علیخانی، 1383: 27)

تاکنون تعاریف گوناگونی از هویت صورت گرفته، برای مثال: می‌توان هویت را آگاهی فرد نسبت به خود دانست که در نتیجه، تداوم کنشهای اجتماعی فردی است، که فرد باید آن را به طور مداوم، پیوسته در زندگی روزمره ایجاد کند و نیز در فعالیتهای خویش مورد پشتیبانی قرار دهد. (گیدنز، 1378: 81) همچنین می‌توان هویت را عامل شناسایی «خود» و «من» درونی است، این نوع هویت شرط لازم برای ورود به عرصۀ تعامل و تبادل در جهان است. همچنین می‌توان هویت را عامل شناسایی جامعه از «خود» و جامعه از «من» دانست. اگر این نوع هویت وجود نداشته باشد روابط اجتماعی نیز برقرار نمی‌شود. هویت در روند تکاملی خود مبتنی بر اطلاعات، به خصوص از انسان در اشکال مختلف است؛ و هر هویتی می‌تواند در توابع زمانی به صورت یک متغیر هم تأثیرگذارد و هم تأثیرپذیرد. (بصیری، 1374: 81)

هویت امری شخصی و فردی است لذا ویژگیهای شخصیتی و احساسی فرد را تعریف می‌نماید؛ پس هویت احساس تمایز شخصی، احساس استقلال شخصی که در فرد بوجود می‌آید، می‌باشد. (گل محمدی، 1381: 222)

برای این که مسئلۀ هویت بیشتر روشن شود باید دو ویژگی مهم در نظر گرفته شود: یکی آن که: هویت وجه تمایز بین من و ما با دیگران است؛ دوم آن که: هویت مهم‌ترین و اساسی‌ترین منبع شناخت عواطف، احساسات و سازمان دهی رفتارهای جمعی و فردی درون جامعۀ پیرامون ما محسوب می‌شود. (منتظر قائم، 1379: 252)

هویت به معنای تداوم فرد در زمان و مکان است و هویت فردی نیز بازتاب تغییری است که شخص از آن به عمل آورده است، این تعبیر مؤلفه‌های «شخص بودن» را نیز در برمی‌گیرد. (گیدنز، همان : 82)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

یکی از راههای تکوین هویت، داشتن ارتباط و درگیری عاطفی با خـود و دیگـران اسـت، که اساس تشکیل هویت و تعیین عملکردهای انسانی می باشد. بنابراین؛ تعاریف گوناگونی از هویت، انجام گرفته ولی هویت در آثار عرفانی با مولفه های تعیین شده متفاوت است و این پژوهش، مولفه های هویت را از نظرگاه رازی مورد بررسی قرار می دهد.

مهمترین مولفه ها و شاخصه های تشکیل دهندۀ هویت انسانی

طبق مقدمۀ مذکور، هویت انسانی در مرصاد العباد در 4 مرحله بررسی می شود.

1- مرحلۀ انفعال

1-1- آفرینش

تولدِ مفهومِ هویتِ انسانی، با آغاز آفرینش همزمان است[4]؛ این مؤلفه، آغـازین شـاکلۀ هویت انسانی اسـت، و وجـود خـود انسـان اسـت کـه از ابتـدای خلقـت مطـرح اسـت و نجم‌الدین رازی در مقدمه مرصاد، می‌گوید: «مقصود و خلاصه از جملگی آفرینش وجـود انسان بود، و هر چیزی را که وجودی هست از دو عالم، به تبعیّـت وجـود انسـان اسـت و اگر نظر تمام افتد باز بیند که خود همۀ وجود انسان است.» (رازی، 1384: 2)

اگر چه پیش از انسان موجوداتی دیگر هم بودند اما ظاهراً هدف خداوند بـرای ارائـۀ الگویی تمام عیار و کامل، به فرشتگان هنوز برآورده نشده بود. البته قبـل از انسـان هـم ساکنین عالم ملکوت به بهترین صورت، خداوند را نیایش می نمودند و بـه ظـاهر نیـازی به آفرینش انسان نبود که در این صورت جهان هم جهان بزرگی نمی شد؛ غایـت هـدف باری تعالی بر خلقت انسان نهاده شده بود، چرا که همین انسان اسـت کـه در یـک بُعـد وسیع‌تر به نظام آفرینش هویت – معنی- می‌دهد، پس اگر انسانی خلق نمی‌شد، ای بسا بهشت و دوزخ، خوب و بد، خیر و شر و ... معنا پیدا نمی‌کـرد. پـس وجـود انسـان خـود موجب پدید آمدن هویت « خودِ» خود بود. چرا که با خلـق انسـان خـاک- جسـمانیت- دارای هویـت شـد، آب دارای هویـت شـد « بَـینَ المـاءِ و الطّـین»؛ دَم هویتمنـد شـد «فَنَفختُ».

2-1- جسمیت یا جنسیت

انسان دارای دو بُعد روحانی و جسمانی است؛ او در بدایت خلقـت بعـد جسـمانی از خاک « من صلصال» یافت، که در ترکیب بـا آب خمیـر مایـۀ وی گـل بوجـود آمـد کـه

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

«بیدیّ» مشرف شد و قالب شکل گرفت، امّا بُعد روحانی او با «روح» کامل می شد که «مِن اَمرِ رَبّی» بود. پس روح مذکر است و نفس مونث- در عالم ملکوت- امّا در عالم جسمانی انسان اولیه، تنها بود او در بهشت دچار وحشت شده و با کسی و چیزی انس نمی گرفت: « و هم از نفس او حوّا را بیافرید و در کنار او نهاد، تا با جنس خویش انس گیرد « و جَعَلَ مِنها زَوجَها لِیَسکُنَ الَیها» (همان، 91)

پس هویت انسانی، بُعد جسمیت یا جنسیت پیدا می‌کند که دومین محور انفعال است؛ پس آدم و حوّا در «جنس» وجه اشتراک داشتند که روانشناسان و جامعه شناسان از آن با عنوان مولفهٔ « جنسیت» نام می برند.

در مقایسه با ابلیس هم، بُعد جسمانی آدم مطرح می شود؛ ابلیس در پاسخ درخواست خداوند از فرشتگان به این جنسیت و وجه افتراق انسان اشاره می کند و می‌گوید که من از آتشم و آدم از خاک؛ یعنی جایگاه من رفیع و اعلی است، در حالی که آدم؛ از خاک است و جایگاه خاک، پست و دنی است، و اینجاست که ضدیّت و تمایز مطرح می شود و اصل جنسیت معنا پیدا می‌کند. « و حرارت صفت آتش است آتش مایه محبت است و کثافت صفت خاک است و خاک مایه خسّت و فروتنی بود. نیز خاصیت آتش سرکشی و طلب علو و رفعت بود، از اینجاست که ابلیس سرکشی کرد و «اَنَا خَیرٌ مِنهُ» گفت که از آتش بود و خاصیت خاک دنائت و رکاکت بود.» (همان، 40)

1-3- نام

انسان قبل از تولد با هویت آدم در عالم مقدس به سرمی برد، بعد از آنکه در صُلب پدر شکل می گیرد و در رحم مادر کاشته می شود، شروع به نشو و نما می کند، از همان روزهایی که شمایل آدمی را به خود می گیرد و دارای هویت انسانیِ این جهانی- خاکی- می شود. امّا مراحل دیگری هم باید طی شود؛ پدر و مادرِ نوزاد قبل از تولدش برای او نامی نیکو برمی گزینند تا بعد از تولد با آن نام هویت واقعی- نه اصلی- کودک را به او گوشزد کنند. نوزاد تا مرحلهٔ بلوغ جسمی با همان هویت (هویت اسمی) زندگی می کند تا به مرحلهٔ بلوغ فکری برسد و راهش را پیدا کند و هویت اصلی خویش « اِلَیهِ راجِعون» را بدست آورد. خداوند هم برای آدم نام « انسان» را بر می گزیند؛ رازی می نویسد:

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

«نام انسان مشتق از انس بود که اوّل از خصومت یافته بود. گفته‌اند: «سُمِی الانسانُ انساناً لانّهُ اَنیسُ». حق تعالی چون از زمان ماضی انسان خبر می‌دهد او را به نام انسان می‌خواند «هَل اَتی علی انسانِ حینَ مِنَ الدَّهرِ لَم یکُن شیئاً مذکوراً» یعنی در مظاهر قدس بود و به این عالم نپیوسته بود « لَقَد خلقنَا الانسانَ فی اَحسنِ تقویم» یعنی در عالم ارواح، و چون به این عالم پیوست و آن انس فراموش کرد نامی دیگر مناسب فراموشکاری برنهاد. (رازی، 1384: 103)

اجزای وجود من همه دوست گرفت نامی است زمن بر من باقی همه اوست

(همان، 339)

4-1- دمیدن روح- نور

مرحلۀ انفعال با دمیدن روح ادامه می باید «فَنَفختُ فیهِ مِن روحی» زیرا انسان هنوز در عالم اختیار و امر خداوندی است؛ این روح از کجا نشأت می‌گیرد؟ مقصد آن کجاست؟ نجم الدین رازی مبدأ مخلوقات و موجودات را ارواح انسانی، و مبدأ ارواح انسانی را روح پاک محمدی علیه الصلوه و السلام و به اعتبار «اَوّلَ ما خَلَقَ اللهُ تَعالی روحی» و به روایتی «نور» می داند زیرا هدف از خلقت در یک کلام «روح پاک محمدی» است:

« او که زبده و خلاصه موجودات و ثمرۀ شجرۀ کاینات بود که « لَولاکَ لَمّا خَلَقتَ اَلاَفلاک» (همان: 37) نکتۀ مهم اینجا است که در دیدگاه رازی، اصولا هویت انسانی با روح محمدی تکامل می یابد. بنابراین؛ هدف از آفرینش انسان این بوده که با روح محمدی ممزوج شود و جان یابد؛ پس روح محمدی مقدم ارواح بود. «بر اساس نگرۀ پیشینیان، روح، عالی‌ترین مظهر وجود، دَم و نیروی زندگی بود که در جریان شکل‌گیری یا به عبارتی پیش از تولّد جسم آدمی در کالبد انسان وارد می‌شود و در هنگام مرگ آن را ترک می‌کند. افزون بر آن ماهیتی ذاتی داشت که متعلق به زمان و مکان نبود، یعنی مقدم و مؤخر از حقیقت جسمانی بود و در حاشیۀ آن قرار داشت و عملاً از جاودانگی تراوش می‌کرد.» (یونگ، 1380: 22) یونگ برای روح مراحل و استعدادهایی فی حد ذاته در نظر می‌گیرد: «روح در عین حال که می‌تواند از نظر ریاضی یک نقطه انگاشته شود یارای آن را دارد که عظمت دنیای سیاره‌ای را نیز به خود بگیرد. پس آیا جایز است

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

که آن را یک ادراک نظری تلقی کنیم و بگوییم ماهیتی چنین متناقض، مشیّتی الهی است؟ (همان، 27)

(یَسئَلونَکَ عنِ الروح، قل الروح من امر ربّی: از تو دربارهٔ روح می‌پرسند، بگو روح از امر خداوند است.) (85/17) «بدان که روح انسان از عالم امر است، و اختصاص قربی دارد به حضرت که هیچ موجود ندارد.» (رازی، 1384: 210) و در جایی دیگر: «و عالم امر عبارت از عالمی است که مقدار و کمیّت و مساحت نپذیرد، بر ضد عالم خلق که مقدار و کمیّت و مساحت پذیرد.» (همان، 210)

نکتهٔ دیگر آن است که نجم الدین رازی « محبّت» و در نتیجه اُنس را ملازم و همراه روح می‌داند:

«تخم محبت در نهاد ارواح پیش از جمله صفات دیگر انداختند. و یقین است که روح را محبّت بر جمله صفات سابق آمد» (همان، 46) امّا مقصد روح هر صاحب دولتی در نهایت کار، مرجع و منتهی حضرت خداوندی خواهد بود « و انَّ الیَ رَبّکَ المنتهی» (53/ 42) « آن وقت که روح به این عالم- قالب انسان- می‌پیوست بر براق نفخه‌سوار بود که «و نفختُ فیهِ مِن روحی» (29/15) (72/38) و در وقت مراجعه به عالم خویش «اِلَیهِ راجعون» براق نفس می‌بایست» (رازی، 1384: 183)

عشاق تو از الست مست آمده‌اند — سرمست ز باده الست آمده‌اند
می می‌نوشند و پند می‌ننیوشند — کایشان زالست می پرست آمده‌اند

(همان، 332)

روح از اعلی علیّین که دارای هویت بود تا اسفل سافلین پایین آمد تا جسم را یعنی همان انسان را هویتمند کند و به او بفهماند که مقصد نهایی‌اش بازگشت به حق است.

2- مرحلهٔ تثبیت

2-1- آموختن اسماء

پس از آفرینش انسان و گذراندن مرحله انفعال، اکنون نوبت به تثبیت هویت انسانی می‌رسد؛ در این مرحله مُهر هویت انسانی باید برای همیشه در سیستم آفرینش، رقم می‌خورد. برای خلیفه اللهی لازم است که انسان مراحلی دیگر را نیز طی کند زیرا در غیر این صورت به مرتبه‌ای فرود فرشتگان می افتد؛ برای اعتلا به آموختن نیاز دارد؛ زیرا

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

علم او، عاملی مهم در احاطه و اختیار اوست: زمانی که با « قالوا بَلا شَهِدنا» خواستۀ خداوند را لبیک می گوید؛ اما به واقع نظر رازی این گونه نیست چراکه معتقد است: «مقصود از آفرینش سرّ خلافت بود که « انّی جاعلٌ فی الارضِ خلیفةً» (30/2) « و به حقیقت بدان که انسان آینه ذات و صفات حق است، چون آینه صافی گشت بهر صفت که حضرت بدو تجلّی کند بدان صفت درو متجلّی شود.» (رازی، 1384: 322) و نیز در وقت نفخ روح که «فنَفختُ فیه من روحی» (29/15) (72/38) به تصرّف و بتقیّد روح خاص مشرّف اضافت «روحی» دو کرامت در نهاد آدم تعبیه افتاد: یکی سرّ تجلّی، دو علم اسماء «و علَّمَ آدم الاسماء کلّها» (319/2) و اشارت «ولقد کرّمنا بنی آدم» (70/17) به اختصاص این دو تخم سعادت بود که در طینت آدم ودیعت نهادند، و اشارت، «لَما خَلَقتُ بیَدیّ» (75/38) بدین دو اصل است.» (رازی، 1384، 328) در این بین کائنات زبان به طعن و اعتراض گشودند «أتجعَلُ فیها مَن یُفسِدُ فیها و یسفِکُ الدِماءَ» (30/2)

علت تثبیت هویت انسانی در این مرحله در واقع تایید خداوندی است زیرا خداوند چیزی را بیهوده خلق نمی‌کند. « اکنون تماشای صیّادی من کنید، و نظّاره خون ریختن و فسادگری من باشید من خون ریزی کنم ولیکن از حلق وجود خویش بر آستانه عزّت، و فساد کنم و لیکن به وجود براندازی و جانبازی بر محل حضرت.

آن روز که دوختی مرا الف وجود گفتند به طعنه مر ترا خلق وجود
خونریزی را چه می کنی؟ راست بدان من خونریزم، ولیکن از حلق وجود»

(رازی، 1384: 383)

حتی زبان ملامت بر آدم دراز کردند، اما آدم گفت: الجاهلُ معذور « آدمی را این تشریف نه بس باشد که حضرت خداوندی آسمان و زمین و هر چه در وی است به شش شبانه روز آفرید که «خَلَقَ السّمواتِ و الارضِ فی سِتَه الایام» و در آن تشریف «بیَدی» ارزانی نداشت، با آنکه عالم کبری بود، اینجا آدم را که عالم صغری بود می آفرید به چهل روز کرد، و تشریف خلعت « بیَدی» ارزانی داشت، تا بیخبران بدانند که آدمی را با حضرت عزت اختصاصی است که هیچ موجودات را نیست، تشریف دیگر اختصاص روح به حضرت که «فنفختُ فیهِ مِن روحی» (29/15) است. (همان، 82-81)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

در اینجا خداوند گویی خود بر امر تثبیت هویت انسانی صحه می گذارد، بنابراین؛ پاسخ می دهد، «إنّی اعلمُ ما لا تعلمون» (30/2)

2-2- سجده فرشتگان

زمانی که قالب انسان ساخته و پرداخته و روح خداوند در آن دمیده شد، به امر خداوند تمام ملأ اعلی از کروّبی و روحانی پیش تخت پادشاهی آدم به سجده «فَسجَدوا الملائکهِ کُلُّهُم اجمعون» درآمدند، و این سجده مهر تأییدی شد بر جانشینی انسان بر روی زمین «اِنّی جاعلٌ فِی الارضِ خلیفهً» اما رازی در باب ابلیس نظری دیگر دارد او معتقد است که ابلیس نخست به شناسایی این موجود ناآشنا می‌پردازد و به همین دلیل درون کالبد تمام ناشده می‌رود تا از نزدیک این موجود عجیب را بشناسد:

«آن مغرور سیاه گلیم را که وقتی به فضولی بی اجازت دزدیده به قالب آدم در رفته بود، و بچشم حقارت در ممالک خلافت او نگریسته، وخواسته تا در خزانه دل آدم نقبی زند، میسّر نشده، او را به تهمت دزدی بگرفتند و به رسن شقاوت بربستند، تا وقت سجود جمله ملائکه سجده کردند او نتوانست کرد. زیرا که به رسن شقاوت آن روزش بستند که بی‌دستوری در کارخانه غیبب رفته بود.» (همان: 186)

بنابراین؛ ابلیس می‌خواست که بر آدم سجده کند، امّا او را به دلیل تجاوز از حد خویش، با رسن بستند تا نتواند بر این موجود تازه شناخته، سجده برد. نکتهٔ مهم دیگر آن است که رازی دیدگاهی نوین را دربارهٔ سجدهٔ فرشتگان مطرح می کند؛ او می‌نویسد:

«سرّ سجدهٔ ملائکه بر آدم این است که چون حق در آدم متجلّی بود، والّا ملائکه بر آدم سجده نکردند، بر خدای خود سجده کردند، همان سجده ای که سابقاً هم انجام می‌دادند. چنانک امروز سجده قبله و کعبه را مختص نیست، صاحب البیت راست، آنجا هم صاحب البیت بود.» (همان، 328)

در اینجا سوالی پیش می آید که مگر ابلیس با عبادت هفتصد ساله و مقرب درگاه بودن، نمی دانست که حق در آدم تجلّی کرده است و سجده بر آدم اساساً مشکل نداشت، پس چرا سجده نکرد؟ رازی این را هم توجیه می‌کند:

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

« امّا ابلیس یک چشم بود- دجّال- بدان چشم بیت می‌دید و به چشم دیگر صاحب البیت دیدن کور بود، او را نتوانست دید، لعین گشت، زیرا که « کل ناقصِ ملعونٍ» (همان، 328) و درجای دیگر می آورد:

«حرارت صفت آتش است و آتش مایه محبت است و کثافت صفت خاک است وخاک مایه خسّت و فروتنی بود، و نیز خاصیت آتش سرکشی و طلب علو و رفعت بود، از اینجاست که ابلیس سرکشی کرد و «انا خیرٌ منه» گفت که از آتش بود و خصلت خاک دنائت و رکاکت بود.» (همان، 40)

سرکشی و طغیان ابلیس در واقع یک فضا و جو منفی ناپایدار ایجاد کرد برای پیدایش جنبه مثبت و پایدار هویت انسان؛ چون اگر ابلیس طغیان نمی کرد و مانند فرشتگان مطیع می‌بود، ای بسا هبوطی صورت نمی‌گرفت و جامعۀ انسانی شکل نمی‌گرفت. پس حکمت خداوند بر آن قرار گرفت که اسباب و علل در جهت هویت بخشیدن به انسان کنار هم قرار گیرند. چرا که «عزّت عود به واسطه آتش بود.» (همان، 327) نیز: «یعرفُ الاشیاءَ بِالاَضداد». سجدۀ فرشتگان و عدم سجده ابلیس در ابعاد سیاسی- اجتماعی هم قابل بررسی است. خداوند انسان را به عنوان جانشین- پادشاه- خود برمی‌گزیند تا خلیفۀ او بر روی زمین شود، حال ممکن است عدّه‌ای از سرآمدان حکومت- خواص- با این تصمیم مخالف- ابلیس- و عدّه ای هم موافق- فرشتگان- باشند.

در هر صورت عمل هر دو گروه مهر تائیدی است بر تصمیم گرفته شده؛ البته رأی مخالف ابلیس و ممانعت وی از سجده، شیرینی و حلاوت این جانشینی را افزون می کند، پس ابلیس ناخواسته در شکل گیری هویت انسانی سهیم بود. پس اگر ابلیس نبود ارزش سجده فرشتگان و هویت انسانی کمرنگ جلوه می نمود.

3- مرحلۀ معرفت

3-1- خودشناسی

نقطۀ آغاز آشنایی با مفهوم هویت، مفهوم خودشناسی[3] است. خودشناسی به دلیل

[3].self conccept

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

ماهیت چند رشته‌یی خود، دارای معانی متنوعی است. ایدۀ خودشناسی در جوهرۀ «خود»[4] مبنی بر ظرفیت بازتابندگی[5] انسان است که آن را پیوسته نمود جوهری وضعیت انسان در نظر می‌گیرند. (M.ead .1943 :438)

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت

ای خنک آن را که ذات خود شناخت اندر امن سرمدی قصری بساخت

(مثنوی، دفتر پنجم،2114-3341)

اصل هویت یعنی «خودت را بشناس» یا تلاش برای پاسخ گویی به پرسش من کیستم؟ می‌باشد. این که من کیستم، می‌تواند یک تصور خیالی از « خود» فرد- اغلب به طور ذهنی- در یک جایگاه باشد که در ساخت اجتماعی یک بخش منفرد ساخته شده در تخیلات فرد باشد. (5P:1984,Jean-claud) پس پرسش من کیستم؟ همان شناخت قدر و منزلت انسانی است چنان که امام علی(ع) می‌فرماید: «دانا کسی است که قدر خود را بشناسد و در نادانی مرد این بس که پایۀ خود نشناسد.» (نهج‌البلاغه، خطبه 103: ص 95) پس قدرشناسی خود همان هویت اصیل است. «مَن عَرَفَ نَفسَه فقد عَرَفَ رَبَّه» هر کس خود را شناخت خدا را هم خواهد شناخت، پس خودشناسی اصل و اساس است، حتی رویکرد فلاسفه به هویت، از بن مایه‌های فلسفی نشات می‌گیرد، چرا که به ظاهر همه اتفاق نظر دارند که خودشناسی عالی‌ترین مقصد و منظور تحقیق فلسفی است. (کاسیرر، 1473: 23) زندگی انسان‌ها را باورها، احساسات، عواطف و اراده‌ها می‌سازند. لازمۀ خداشناسی شناخت «خودیت» انسان است؛ پس هر کس که به دنبال هویت خویش است، اول باید اصالت وجودی خود را بشناسد. حکما می‌گویند: «کمال یک موجود یعنی نزدیک‌تر شدن آن موجود به حقیقت ذاتی خود، هر چه موجودی زواید، بیگانه‌ها، اغیار و زنگارها را بیشتر از خودش دور کند به حقیقت خودش نزدیک می‌شود و این حقیقت را کمال آن موجود می‌گویند.» (نامدار کاشانی، 1381: 179) پس هدف از خودشناسی همانا شناخت خداوند است و حقیقت اصلی همان خداست، و شناخت خدا حاصل نشود؛ خودشناسی یک تعبیر عام است که در اصطلاح از آن به

[4] .self
[5] .Reflexivity

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

شناخت نفس یاد می‌کنند، و این با تزکیت و تربیت نفس حاصل خواهد شد؛ اگر انسان رایض توسن نفس خویش باشد، به سعادت و مرتبۀ شناخت حق دست خواهد یافت که در اصطلاح عرفانی از آن به « معرفت» تعبیر می‌شود. «معرفت سرّ همه سعادتهاست» (رازی، 1384: 174)

«تا نفس را نشناختی تربیت او نتوانی کرد و تا تربیت نفس به کمال نرسانی شناخت حقیقی او که موجب معرفت حق است حاصل نیاید.» (همان، 174)

بنابراین؛ هدف از آفرینش انسان معرفت به خدا است زیرا خداوند انسان را آفرید تا به وسیلۀ وی خود را بشناسد «کنتُ کنزاً مخفیاً فأحببتُ أن أُعرف فخلقتُ الخلقَ لِکیَ أُعرَف»، اما خداوند موجودی بسیار شناخته شده برای فرشتگان بود پس چه چیزی باید شناخته می شد؟ گنج مخفی خداوند همان معرفت ذات و صفات بود که می‌خواست توسط انسان عرضه کند چرا که سایر مخلوقات نمی‌توانستند محل آن تجلیات باشند.

نجم‌الدین رازی معتقد است: هر کس که عقل در کار بندد به معرفت می‌رسد و مظهر معرفت را همه دل می‌داند. (همان، 147) حال اگر ابلیس در تقابل با انسان قرار نمی‌گرفت و از امر خداوند سرپیچی نمی‌کرد ای بسا هویت انسانی شکلِ کنونی‌اش را پیدا نمی‌کرد؛ حتی؛ اصلاً نمی‌توانستیم معیار هویت و ارزشمندی انسان را درک کنیم؛ ولی انسان با شناخت خود و خداوند در مسیری قدم گذاشت تا بتواند هویت اجتماعی خود را بازیابد؛ « بدیهی است که هویت اجتماعی در خلاء شکل نمی‌گیرد، بلکه از تعلق فرد با جامعه ناشی می‌شود. در واقع هویت اجتماعی نوعی خودشناسی فرد در رابطۀ با دیگران است که نشان می‌دهد آن شخصی از نظر اجتماعی کیست و چه جایگاهی دارد. پس روند هویت سازی این امکان را برای یک کنشگر اجتماعی فراهم می‌کند که برای پرسش‌های بنیادی معطوف به گیتی و چیستی خود، پاسخ مناسب و قانع کننده‌ای پیدا کند.» (گل محمدی، 1381: 223)

در کتابهای مقدس یهودیان و مسیحیان انسان موجودی الهی دانسته شده که خداوند او را به صورت خود خلق کرده، و تنها چیزی که او را از مرتبۀ الوهیت پایین آورده، معرفت بوده است که پس از خوردن میوۀ درخت ممنوعه به این راز الهی نیز دست یافته و مستحق هبوط- و ورود به ساختار و شرایط اجتماعی- شد. (کتاب مقدس،

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

1975: 5-2) بدین ترتیب معلوم می‌شود که انسان وقتی از معرفت و آگاهی برخوردار می‌شود با اصل- هویت- خودش (خدا) در تضاد می‌افتد و به عنوان آنتی تز او عمل می‌نماید و از این رو از خود بیگانگی انسان رخ می‌نماید. آدم تا زمانی که به عریان بودن خود آگاه نبود در مرحله تز (خود) به سر می‌برد، یعنی دارای هویت بود، امّا چون این معرفت را به دست آورد به مرحله آنتی تز (از خود بیگانگی) رسید، و چون آگاهی دیگری- شهودی – به دست آورد و به آفات از خود بیگانگی علم پیدا کرد و به اصل خویش- الیه راجعون- بازگشته. (سنتز) که ناخودآگاه نظریهٔ بیگانگی و از خود بیگانگی «مارکس» را به ذهن متبادر می کند که به طور عمده از فلسفهٔ «هگل» و « فویرباخ» نشات گرفته و از اندیشه های این فیلسوف متاثر شده است. در نظر هر دو انسان والاترین مخلوق است. مارکس می گفت: انسان باید جایگاه خویش را در جهان به دست آورد و به همراه آن آرزوهای خویش را جامه عمل بپوشاند. مارکس معتقد است: انسان باید جهان را تغییر دهد و دگرگون کند. او می نویسد: «تا کنون دانشمندان و فلاسفه به صور مختلف به شرح و تفسیر پیرامون جهان پرداخته‌اند ولی نکته عمده دگرگون کردن آن است» (عنایت، 1381: 54-53)

نجم‌الدین رازی سه نوع معرفت برمی‌شمارد: 1. معرفت عقلی: مخصوص عوام خلق است و این نوع معرفت را موجب نجات نمی‌داند مگر آنهایی که عقل ایشان مؤید باشد به نور ایمان. 2. معرفت نظری: مخصوص خواص خلق است، آنهایی که به قوانین شریعت پایبند و بر سبیل طریقت می‌باشند. 3. معرفت شهودی: خاص‌الخواص راست و فایده تعلق روح بقالب حقیقت این معرفت بود. (رازی، 1384: 123- 120) حال آدم دارای معرفت شهودی بود و می‌دانست که عاقبت سرپیچی چیست؟ « من در مکتب « و علّم آدمَ الاسماءُ کلها» (31/2) آموخته‌ام که آن درخت (ممنوعه) کدام است و آن را چه نام است؟» (همان، 150) از نظر دکارت: آموختن اسماء الله همان سهیم شدن در دانش خداوند است که از آن به معرفت و دانایی تعبیر می‌شود. (قادری، 1382: 175)

3-2- عشق

مؤلفه دیگری که می توان برای هویت در نظر گرفت، عشق است. این واژهٔ قرآنی نیست، چرا که در قرآن از عشق با عنوان «محبّت» تعبیر شده است. ویلیام گلاسر

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

معتقد است: همۀ انسانها دو نیاز اساسی دارند. «نیاز به مبادلۀ عشق و محبّت» و «نیاز به احساس ارزشمندی» و این دو مفهوم به قدری به هم نزدیک و وابسته هستند که می‌توان آن دو را در قالب یک واژه به هم پیوند داد و اصطلاح «هویت» را به کار برد. بنابراین؛ می توانیم بگوییم، تنها نیاز اساسی انسان، نیاز به یک هویت است. (گلاسر، 1373: 38) اصلاً زندگی روح هم بسته به عشق است، «اکنون زندگی روح به عشق بود.» (رازی، 1384: 217)

گر زنده همی ببینیم ای عشوه پرست — تا ظن نبری که در تنم جانی هست
من زنده به عشقم نه به جان زیرا جان — اندر طلبت نهاده‌ام بر کف دست

(همان، 217)

«تا این غایت روح را با هر چه پیوند داشت همه در ششدر عشق می باخت.»

(همان، 222)

از علل اصلی فریفته شدن آدم به دست ابلیس، عشق آدم- انسان- نسبت به خداوند بود، چرا که ابلیس به عظمت و کبریایی حق سوگند دروغ می خورد، و آدم هم از روی سادگی، و این که باور نمی کرد که کسی جسارت کند و قسم دروغ خورد، خدعۀ آن ملعون را پذیرفت و عصیان کرد «وَ عَصی آدمَ فَغَوی» (121/20) هر چند آدم می‌دانسته که عاقبت سرپیچی از فرمان چیست؟ چرا که دیده که چگونه ابلیس رانده درگاه شد، و به ابلیس می‌گوید که «من در مکتب و علّم آدم الاسماءُ کلها» (31/2) آموخته ام که آن درخت کدام است و آن را چه نام است؟» (رازی، 1384: 150)

امّا رازی، استادانه عصیان آدم را توجیه می‌کند و می گوید: آدم عاشق خداوند بود «و نشان عاشق این است که به مهر هر دو جهان فریفته نشوند، به معشوق فریفته شوند... بازخواست حق تعالی از آدم نه از بهر گندم بود، که آن خود از بهر او آفریده بود، اگرچه ملایکه پروردند امّا غذا خواره آن نبودند، آدم غذا خواره آن بود، ولیکن بازخواست بدان بود که به فرمان ابلیس خورده ندای «و عصی آدم» به جهان در دادند. » (همان، 150)

و این نهایت عشق و علاقه خداوند به انسان است که در مرصاد گفته شده: «شما چه می‌دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد چه کارها در پیش است؟

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

عشقی است که از ازل مرا در سر بود　　کاری است که تا ابد مرا در پیش است

معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است و از آن خبر ندارید ...

از شبنم عشق خاک آدم گل شد　　صد فتنه و شور در جهان حاصل شد

سر نشتر عشق به رگ روح زدند　　یک قطـره چکیـد، نـامش دل شد

(همان: 75)

با این تفاسیر به نظر می رسد هویت انسانی در مرصاد و نظر نجم الدین رازی با مسئلهٔ «عشق» کامل می شود، چرا که عرفان وی مبتنی بر عرفان عاشقانه است، همانی که عطار و مولوی بدان راه سلوک کرده اند. وی معتقد است: «تخم عشق» در زمین دلها ابتدا به دستکاری خطاب «الستُ بربّکم؟» انداختند؛ اما تا توفیق تربیت آن تخم کدام صاحب دولت را دادند زیرا که مملکت جاودانی عشق بهر شاه و ملک ندهند.

ملک طلبش به هر سلیمان ندهند　　منشور غمش به هر دل و جان ندهند

درمـان‌طلبـان ز درد او محـرومند　　کاین درد بـــه طالبـان درمـان ندهند

(همان، 12)

3-3- دین

دین و اعتقادات مذهبی از عواملی هستند کـه در بـه وجـود آمـدن هویـت فرهنگـی می‌توانند نقش داشته باشند. چرا که در بسیاری از موارد هویت انسان در رابطه با مذهب و دین او شناخته می‌شود. (اشرفی، 1380: 8)

دین دارای صفات بسیاری است که به قول نجـم‌الـدین رازی، هـر صـفتی را یکـی از انبیاء باید که به کمال رساند، برای مثال: آدم صفت صفوت، نوح صـفت دعـوت، ابـراهیم صفت خلّت، موسی صفت مکالمت، ایوّب صفت صبر، و.... تا این که مـی‌رسـد بـه پیـامبر مکّرم اسلام که صفت ایشان «محبّت» بود، و این صفت دین را چون ایشـان دل شـخص انسانی بود و پرورش محبّت جز کار دل نمی‌توانست باشد و « کمالیّت دیـن در کمالیّـت محبّت است و تشریف «فسوفَ یأتی بقوم- بحبّهُمْ و یحبوّنهُ» (22/75) قبایی بود کـه بـر قد این امّت- مسلمانان- دوخته» (رازی، 1384: 153) پس این کـه مـا بـه قـول قـرآن استناد می‌کنیم و باورمان بر این است که « محبت» منجر به تشکیل هویـت شخصـیتی انسان است که شامل اهداف، ارزشها و باورهای دینی که فرد به روشنی آنهـا را داراسـت.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

در جوامع سنتی جوهرۀ آدمی به عنوان محصول و آفریدۀ خداوند امری ثابت، و از قبل روشن و استوار بود و انسان چنان که هایدگر معتقد است: تصویری بود که از چشم خداوند یا خدایان دیده می‌شد و هویت او نتیجه کارکرد یک نظام معتقد و از پیش تعیین شده‌ای از باورهای دینی و آیینی و اسطوره‌ایی بود. (قنبری، 1382: 1) پس مهمترین ویژگی هویت، ثبات تلقی می‌شد، یعنی چیزهایی سرمدی، ازلی، طبیعی و الهی، تلقی می‌شدند، با این وجود نوعی نظم و ثبات در نظام خلقت مشاهده می‌شود که در هویت نیز خود را نشان می‌دهد. به بیان دیگر، هویت بیشتر نقشینه‌ای بود که سوی طبیعت و الوهیت برای انسانها رقم زده می‌شد و انسانها ناگزیر بودند که بر اساس باور دینی حرکت کنند، خود را تعریف و از آن مقوله بیرون نروند و یا در اصطلاح گمراه نشوند، و تبدیل به انسانهایی می‌گشتند که دارای کمال وجودی بودند. با این توضیحات می‌توان هویت را تابع دو عامل «باورهای دینی» و «امر اجتماعی» دانست و تغییر یکی منجر به تغییر دیگری است، باورهای دینی در ادوار و اعصار مختلف و بر جوامع مختلف حاکم است و به یک معنا، تفسیر و معرفتی نسبت به مکتب خلقت است و در آن کلیت خلقت، جایگاهی است که انسان دارد، هویت تابع یا یکی از توابع باورهای دینی است. یعنی همان طور که ادیان مختلف گروه های انسانی را از هم مجزا می کند، هویت هم به نوعی وجه تمایز انسانهاست. پس دین مفهومی است که در صدد تفکیک گروه‌های انسانی برآمده است، دین خود تفکیک گراست و خود را از سایر تفکرات متمایز می‌سازد، دین اسلام، دین یهود و نصارا و مجوس و...» نمونه یی از تشخیص و تمایزهای دینی است. امّا چون کمالیّت دین- دین اسلام- موقوف به کمالیّت صفت محبّت بود و آن به وسیلۀ پیامبر خاتم عرضه شد و هر که دین کامل و مرتبه اعلای مسلمانی را می‌خواهد باید که سر بر خط متابعت ایشان نهد که: « قُل ان کنتُم تحبّونَ اللهَ فاتّبعونی یحبِّکمُ اللهَ» (31/3) «و چون کمال در این دین آمد دینهای دیگر منسوخ گشت که هر کجا آب آمد تیمّم به خاک نتوان کرد.» (رازی، 1384: 154)

3-4- شریعت و تربیت

هویت ظاهری انسان را در مرصاد می توان با شریعت- ظاهر شریعت- و حتی طریقت همسنگ دانست و با آن سنجید؛ طریقت همان باطن شریعت است که شامل

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

اعمال قلبی و سرّی و روحی و کلید طلسم گشای باطن انسان- دل- است تا به عالم حقیقت راه یابد. (همان: 629) چون رازی معتقد است: چنانچه عمل تاریکی بر صورت قالب ظاهر شود، اثر آن به روح رسد و باعث حجاب شود که منجر به کم شدن، بینایی، شنوایی، و گویایی و دانایی روح می شود:

«و تا اگر معالجه بر قانون شریعت بدو نرسد عیاذاً بالله خوف آن باشد که «خَتَمَ اللهُ علی قلوبهم» (7/12) بدو پیوندد و صفت «صُمٌ بکمٌ عمیٌ فهم لا یعقلون» (166/2) موصوف گردد.) (رازی، 1384: 162)

رازی کلید طلسم گشای تربیت را شریعت می‌داند و برای شریعت همان‌طور که گفته شد ظاهری و باطنی در نظر می‌گیرد که اعمال بدنی و جسمانی و قالبی را در سلک شریعت ظاهری و اعمال روحانی را در سلک شریعت باطنی می‌داند. در نظر رازی، شریعت با تربیت ارتباط دارد همانطور که انسان در مرحلهٔ آفرینش هویتمند می‌شود در مرحله زندگی اجتماعی هم نیاز به هویت دارد و این هویت شکل نمی‌گیرد جز با متابعت از یک سری قوانین خاص که توسط خداوند – احکام شرعی- امر شده، نمی‌توان به این مهم دست یافت. به جرأت می‌توان گفت: « و علّم آدم الاسماءَ کلها» (31/2) یکی از قوانین شریعت است: « پس شریعت را بدو نرساند تا هر تصرف که در مواقع بهیمی و تمتع حیوانی کند به فرمان کند نه به طبع، که از طبع همه ظلمت آید و از فرمان همه نور زیراک چون به طبع کند همه خود را بیند، و حق را نبیند و حجاب، و چون به فرمان کند در آن همه حق را بیند و هیچ خود را نبیند و این نورست و رفع عیب، و دیگر آنک هر ظلمت و کدورت که در قالب به واسطه حرکات طبیعی پدید آید که بر وفق مراد نفس رفته باشد، به واسطه تعبّدات شرعی که برخلاف مراد نفس می‌رود برخیزد» (رازی، 1384: 166)

حتی رازی شریعت را همان اعلی علیّین می‌داند. (همان، 311) وی شریعت را اکسیری می‌داند که تمام صفات ذمیمه بهیمی و سبعی شیطانی را به صفات حمیده ملکی روحانی تبدیل می‌کند و در ادامه می‌گوید که: کیمیاگری شرع نه آن است که این صفات بکلی محور کند، بلکه خاصیّت شریعت و کیمیاگری دین آن است که هر یک از

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

این صفات را به حد اعتدال آورد و در مقام خویش صرف کند و چنان باشد کـه او بـرین صفات غالب باشد» (همان، 182) حتی تربیت دل را بسّر شریعت می‌داند. (همان، 198)

پس شریعت به مانند یک طبیبی اسـت کـه در معالجـه امـراض دل حـاذق و چیـره دست است و داروی شفابخش این طبیب هم همان شریعت است. پس ملاحظه می‌شـود که شریعت در تشکیل هویت انسـانی چـه میـزان مفیـد فایـده اسـت و حتـی انسـان را خلاصی از دنیای دنی و مادیات به کمک شریعت امکان‌پذیر است.

4- مرحلۀ عصیان و عمل

4-1- امانت الهی

لازمۀ معرفت، اثبات معرفت است با عمل؛ پس لازم می آید که انسـان بـرای تکمیـل هویت خویش، اثبات نماید که معرفت یافته است لذا بحث امانت پیش مـی آیـد؛ امانـت الهی: «مجموعه ای است از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم آلت محبت و بنـدگی کمال دارد و هم آلت علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سُـفت جان کشد، و این جز ولایت دو رنگ انسان نبود چنانکِ فرمود« انّـا عرضـنَا الامانـةَ علـی السَّمواتِ و الارضَ و الجبالَ» تا آنجا که « ... و حَملَها الانسـانُ انَّـه کـانَ ظلومـاً جهـولاً» (رازی، 1384: 41)

پس دو صفت «ظلومی و جهولی» لوازم حال انسان است که باعث می شود بتواند بار امانت بکشد و انسان جز به قوت ظلومی و جهولی بار امانت نتوان کشید اگرچـه جـز بـه نور و صفای روحانی باز نتوان دید» (همان، 41) می توان گفـت: چـون فرشـتگان دارای صفات روحانی بودند امّا قوت صفات جسمانی نداشتند، و حیوانات قوت و استعداد صفات جسمانی داشتند امّا نور و صفای روحانی نداشتند- حال آن کـه ایـن صـفات روحـانی و قوت جسمانی لازم و ملزوم هم اند که فقط انسان این دو صـفت را دارد، پـس ملائکـه و حیوانات و حتی زمین و آسمان و کوه‌ها نتوانستند بار امانت الهی برگیرند و این انسـان مکّـرم به بار امانت گشت و سّر «و لقد کرّمنا بنی آدم» آن بود و «جملگی مـلأ اعلـی کروّبـی و روحانی دم محبت نیارستند زد، زیرا که بار محبّت نتوانستند کشید.» (همان، 45)

در دیدگاه رازی، امانت الهی «محبّت» است و «محبّـت و محنـت از یـک خانـه‌انـد» (همان، 45) پس کرامت انسان در این است که بار امانت کشید، امّا خداوند در خصـوص

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

کرامت انسانی که فی الواقع همان « هویت انسانی» است می‌فرماید: «ولقد کرّمنا بنی آدمَ و حمِلنا هم فی البّرِ و البَحرِ» (70/17) که آدمیزاد را ما برگرفتیم او محمول عنایت ماست در برّ و بحر، برّ عالم اجسام است و بحر عالم ملکوت، و برّ و بحر آدمی را بر نتواند گرفت زیرا که او بار امانت ما دارد آن بار که بحر و برّ برنمی گرفت که «فَاَبیَنَ اَن یحمِلنها و اَشفَقنَ مِنها و حَمَلها الانسانُ» (72/33) چون آدمی آن بار برگرفت برّ و بحر او را با آن بار چگونه برتواند گرفت، چون او با همه عجز و ضعف بار ما کشد ما با همه قوت و قدرت و کرم اولی که بار او بکشیم، زیرا که ما عاشق و معشوقیم آنچه ما را با آدمی و آدمی را با ماست نه ما را با دیگری و نه دیگری را با ما افتاده است.» (رازی، 1384: 48)

2-4- سلوک با راهنمایی شیخ کامل

اگر کسی به دنبال هویت متعالی انسان اصیل می‌باشد باید از تقلیدهای کورکورانه پرهیز کند ضمنا باید بداند که بدون راهنما نیز نمی تواند به سیر الی الله بپردازد. سالک اگر بداند که پیروی از چه کسی باید کرد تا رستگار و هویت‌مند شود، مطمئناً به مقصد خواهد رسید که مراد، انسان و عارفِ کاملِ واصلِ است. «جالب اینجاست که مولانا هم در هر دفتر از مثنوی معمولا به میزانی که بر حقانیت رهبری و دلالت نورانی انسان کامل و واصل تاکید کرده است، به همان اندازه و گاه بیش از آن بر پرهیز از پیران دروغین، رهبران کاذب و شیخ واصل ناشده تکیه کرده است.» (نوید بازرگان، 1391، 58)

هویتِ اصیل در گروِ تقلیدی عاقلانه و آگاهانه است که نتیجه‌اش پیوستن به قرب الهی است: «بدانکِ؟ در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین از شیخی کاملِ راهبرِ راه‌شناس صاحب ولایتِ صاحب تصرف گریز نباشد.» (رازی، 1384: 226) حتی پیامبران الهی هم از انتخاب راهبر راه بلد ناگزیر بودند: « موسی را علیه الصلوه و السلام با کمال مرتبه نبوّت و درجه رسالت و اولوالعزمی ده سال ملازمت خدمت شعیب می‌بایست تا استحقاق شرف مکالمه حق یابد» و حتی « دیگر باره در دبیرستان تعلّم علم لدّنی از معلّمی خضر التماس ابجد متابعت می بایست کرد.» (همان، 227-226)

در راهی که راهزن بسیار و دارای پیچ وخم و گردنه‌های صعب‌العبور است، روندگان را امتحانها و ابتلاها باشد و بیماری‌های صعب‌العلاج، و گاه پرتوهای آثار صفات حق

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

ظهور می‌کند و گاه نمایشهای غیبی پدید خواهد آمد، و بعضاً لازم می‌آید که سالک پرواز کند، و یا وقتی قرب حاصل شد، همانا این شیخ کامل است که به خوبی می‌تواند راهنمای سالک باشد. (همان، 234-228) پس به طلب شیخی کامل برخیز اگر درمشرق نشان دهند و اگر در مغرب» (همان، 225)

مهر پاکان در میان جان فشان دل مده الا به مهر دلخوشان

(مثنوی، دفتراول، 723)

هر که با ناراستان هم سنگ شد ور کمی افتاد عقلش دنگ شد

(همان، دفتر دوم، 123)

3-4- شهوت

آخرین مؤلفه‌ای که رازی برای هویت انسانی در نظر می گیرد، شهوت است: «آخرین صفتی که انسان را ظاهر شود تا او انسان مکلّف و مخاطب تواند بود شهوت است.» (رازی، 1384: 215)

شهوت صفتی است که به مانند یک سگ هار در وجود انسان سرکشی می‌کند که اگر اهل گردد و در مهد شریعت پرورش یابد ای بسا به عنوان استعدادی خواهد بود که در نهاد بشر نهادینه خواهد شد جهت کنترل نسل انسان، و فرشتگان از این صفت آدمی وحشت داشتند که دست به اعتراض برآوردند و خداوند خود می‌دانست که برای آدم این استعداد، الزامی است، زیرا در انس به حوا بود که آدم نشان عصیان را آشکار می ساخت، او بدینوسیله ثابت می نمود که با عالم فرشتگان انسی ندارد؛ او می خواست خود را بسط دهد: « لولا الهَوی ما سَلَکَ اَحَدَ طریقاً الی اللهِ» یعنی اگر هوی- میل و قصد به سوی سفلی- نبودی هیچ کس را راه به خدا نبودی.» (همان: 183)

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالبی که ذکر شد نتایجی به قرار زیر بدست می آید:

اول: نه تنها روانشناسان، جامعه‌شناسان و فلاسفه به مسئلۀ هویت انسان نظر دارند، بلکه عرفا هم به این موضوع با دیدی کاملاً عرفانی توجه کرده‌اند.

دوم: متون عرفانی به خاطر انس و قرابتی که با قرآن، گفتار ائمه و سخن مشایخ دارند،

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

به مسئلهٔ هویت بهتر و گسترده‌تر توجه کرده‌اند و به جرأت می‌توان گفت اولین کسانی که به این مسئله پرداخته‌اند عرفا و از جمله آنها نجم الدین رازی است و همچنین اولین متونی- به جز قرآن- که به این امر نگاه ویژه شده، متون – منظوم و منثور- عرفانی است.

سوم: در مرصادالعباد مراحل تکوین هویت انسان طبق مراحل چهارگانهٔ: 1- انفعال 2- تثبیت 3- معرفت 4- عصیان و عمل، شکل گرفته که در مرحلهٔ اول با مولفه های: آفرینش، جنسیت، نام، دمیدن روح-نور، در مرحله دوم: آموختن اسماء و سجده، در مرحلهٔ سوم: خودشناسی، عشق، دین، شریعت و تربیت و در مرحلهٔ چهارم: پذیرفتن امانت الهی، سلوک با راهنمایی شیخ کامل و شهوت، به هویت خویش دست یافته، هویتی که باعث برتری و تمایز از سایر آفریده ها شده است.

پی‌نوشت

1- نجم‌الدین ابوبکر عبدالله بن محمدبن شاهاور بن انوشروان رازی ملقب به «نجم‌رازی» و معروف به «دایه» به سال 573 هجری قمری در ری به دنیا آمد. در دوران جوانی دست ارادت به مجدالدین بغدادی و عارف مشهور عصر خود داد. تاخت و تازهای مغول را تجربه کرده و به شهرهای گوناگون از جمله همدان، اردبیل، قیصریه، ارزنجان، ملطیه، تبریز، سیواس و در نهایت به بغداد متواری بود. و با شخصیتهای علمی و عرفانی صاحب نام از جمله شهاب‌الدین سهروردی افتخار آشنایی داشت، وی با شخصیتهای سیاسی برجسته از جمله علاءالدین داود ملک ارزنجان، خلیفه عباسی وقت، جلال‌الدین خوارزمشاه، علاءالدین کیقباد و ... مراوده داشت. رازی سی سال آخر عمرش را در بغداد بود و ترجمهٔ عربی مرصاد را با نام منارات السائرین و تفسیری به عربی در آن نوشت و نهایتاً در 654 در گذشت و در همان جا مدفون گردید. این عارف بزرگ شعر هم می‌سرود و نمونه‌های اشعارش در مرصاد به یادگار مانده است.

2- در لغتنامه دهخدا آمده است: « هویت: عبارت است تشخص، و همین معنی میان حکیمان و متکلمان مشهور است « گاه بر وجود خارجی» و گاه بر ماهیت با تشخص اطلاق می‌گردد که عبارت است از «حقیقت جزئیه» (لغتنامه‌ی دهخدا، ذیل واژه هویت)

3- در فرهنگ معین هم آمده که: «1- ذات باریتعالی 2- هستی 3- وجود ... 4- هویت عبارت از حقیقت جزئیه است، یعنی گاه بر ماهیت با تشخص لحاظ و اعتبار شود هویت گویند و گاه هویت به معنی وجود خارجی است.» (فرهنگ معین، ذیل واژه هویت)

4- قبل از آغاز خلقت نمی‌توان هیچ هویتی را برای نظام آفرینش و حتی انسان در نظر گرفت، خداوند پس از آفرینش انسان، او را با صفت خلیفه اللهی ممتاز می کند یعنی نوعی هستی انسانی معنا پیدا می‌کند و تحولی در عالم ملکوت ایجاد می‌شود. خداوند به امر «کن» می خواست دنیایی دیگر با مؤلفه‌هایی جدید

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

خلق کند. یعنی همراه با انسان، جهان و حتی خاک و کل نظام هستی هویتی معنادار پیدا کنند من امر ربی «روح» در قالب نفخ می‌شود که مرتبه ای بالاتر از قالب انسان داشت. نوبت به سجده که می‌رسد هدف روشن‌تر می شود و آن چیزی نیست جز ارزش و هویت معنوی انسان، چرا که خداوند از ذات و صفات خود بر خلیفه‌اش تجلّی کرده، و این انسان بود که در جواب « أَلستُ بِربکم» ندای «قالوا بلی شهِدنا» در عالم سر داده است و بار امانت که همانا «عشق و محبت» و «معرفت» الهی را «حَمِلها الاِنسانْ» پذیرا شده است، چون که انسان دارای دو صفت «ظلومی و جهولی» است، و منشأ این دو صفت همانا عشق و علاقه‌اش به خالق است، و حتی فریفته شدنش به امر ابلیس هم برمی‌گردد به شدت عشق که «عصی آدم» در جهان در دادند. از آن موقع بود که انسان قدم در مرحلۀ جدیدی از کسب هویت می‌گذارد و تلاش می‌کند تا به اصل هویت خود که همان « قرب الهی» است برسد، و از نظر رازی این میسر نخواهد شد مگر با متابعت از شریعت و پیروی از شیخ کامل و قطع تعلق از آنچه که انسان را از سیر الی الله باز می‌دارد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

کتاب‌نامه

قرآن کریم

اشرفی، اکبر. 1380. «هویت فرهنگی در عصر مشروطه». **نامه پژوهش**. شماره 22و 23. پاییز و زمستان 1380.

بلخی، جلال‌الدین محمد. 1375. **مثنوی و معنوی**. تصحیح رینولد نیکلسون. چاپ اول. تهران: توس.

دهخدا، علی‌اکبر. 1375. **لغت نامه**. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

رازی، نجم‌الدین. 1384. **مرصادالعباد**. به اهتمام محمدامین ریاحی. چاپ یازدهم. تهران: علمی فرهنگی.

رهبر، محمد. 1388. **معرفت و قدرت معمای هویت**. چاپ اول. تهران: کویر.

شفیع‌آبادی، عبدالله. 1371. **فنون و روشهای مشاوره**. چاپ اول، تهران: نشر ترجمه.

شهیدی، سید جعفر. 1374. **ترجمه نهج‌البلاغه**. چاپ اول. تهران: علمی فرهنگی.

طالشانی، مظفر. 1381. «غرب‌گرایی و استحاله هویت ملی ایرانیان» **مجموعه مقالات مؤلفه‌های هویت ملی** در ایران. به اهتمام گروه تحقیقات سیاسی اسلام. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

علیخانی، علی‌اکبر. 1383. **مجموعه مقالات مبانی نظری هویت و بحران هویت**. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

عنایت، حمید. 1351. **جهان از خود بیگانگی مارکسیسم و ماجرای بیگانگی انسان**. چاپ اول. تهران: فرمند.

قادری، حاتم، 1382. « جنسیت و هویت» **مجوعه مقالات مبانی نظری هویت**. به کوشش علی‌اکبر علیخانی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

قانع بصیری، محسن. 1374. **جهان انسانی و انسان جهانی**. چاپ اول. تهران: نشر توسعه.

قنبری، علی. 1382. **ابعاد هویت ملی ایرانیان**. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]

کاسیر، ارنست، 1373، **رساله ای در باب انسان** (درآمدی بر فلسفۀ فرهنگ)، ترجمۀ بزرگ نادرزاده، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
کتاب مقدس، عهد عتیق و جدید، 1975، **سفر پیدایش**، باب‌های اول، دوم و سوم، صص 2-5، انجمن پخش کتب مقدسه.
گروه تحقیقات سیاسی اسلام، 1381، **مؤلفه‌های هویت ملی در ایران**، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
گلاسر، ویلیام، 1373، **مدارس بدون شکست**، ترجمه ساره خمره، چاپ اول، تهران: رشد.
گل محمدی، احمد، 1381، **جهانی شدن، فرهنگ، هویت**، چاپ اول، تهران: نشر نی.
گیدنز، آنتونی، 1378، **تجدد و تشخص**، ترجمۀ ناصر موفقیان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
منتظر قائم، مهدی، 1379، «رسانه‌های جمعی، هویت» **فصلنامۀ مطالعات ملی**، سال دوم، شماره چهارم.
معین، محمد، 1383، **فرهنگ لغت**، چاپ اول تهران: دانشگاه تهران.
نوید بازرگان، مریم، 1391، «تحلیل محوری و منظومه ای دفتر دوم مثنوی» **فصلنامۀ ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، س: 8، ش: 28.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-03-29]